

فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت
دانشگاه شهید بهشتی، پاییز ۹۷

Research Journal of Islamic Philosophy and
Theology of Shahid Beheshti University
کد مقاله: ۲۳۲۵۵

روش فلسفه‌پردازی ارسطو در مجموعه مابعدالطبیعه (با نگاه به کتاب زتا)

ابوذر قاعدی فرد*
مجید مایوسفی**

چکیده

موضوع نوشتار حاضر روش فلسفه‌ورزی ارسطو در کتاب مابعدالطبیعه است. هرچند او هیچ رساله‌ای در خصوص روش فلسفه‌پردازی‌اش به نگارش در نیاورده است و حتی هیچ فصل یا بخش از رساله‌ای را بدان اختصاص نداده است، با این حال از لابه‌لای سخنان ارسطو می‌توان دیدگاه او در این خصوص را یافت. با وجود این آشکارترین اشارات ارسطو در این باره را می‌توان در بحث ارسطو از مسئله ضعف اراده در کتاب اخلاق نیکوماخوس مشاهده کرد. در روش فلسفه‌ورزی ارسطو که به روش آپوریایی مشهورگشته است، می‌توان به چهار مرحله مختلف اشاره کرد: ۱. بیان دشواری یا معضل؛ ۲. بیان آرا موجود در پاسخ به دشواری؛ ۳. تحلیل آرا موجود؛ ۴. کشف حقیقت. در بخش اول این مقاله ضمن بیان مراحل مختلف روش آپوریایی ارسطو، به اهداف و کاربرد هر یک از این مراحل پرداخته شده است و در بخش دوم مقاله روش فلسفه‌پردازی ارسطو در کتاب زتا به عنوان نمونه‌ای از روش آپوریایی در کتاب مابعدالطبیعه مورد بحث قرار گرفته و نشان داده شده است که نظم و ترتیب مباحث این کتاب براساس پاسخ به دشواری‌های مطرح شده در کتاب بتا و نیز فصل اول کتاب زتا شکل گرفته است و ارسطو در روش فلسفی خاص خویش در پی یافتن پاسخ آنهاست.

کلیدواژه‌ها: ارسطو، آپوریا، روش آپوریایی، مابعدالطبیعه، فرا فلسفه، روش‌شناسی فلسفی.

aabozar@gmail.com
mollayousefi@yahoo.com

* دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)
** عضو هیئت علمی گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

تاریخ پذیرش: ۹۷/۹/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۷/۳/۴

مقدمه

مارتا نوسباوم تصور ارسطو از روش فلسفی را شدیداً انسان مدارانه (anthropocentric) تلقی می‌کند. از نظر ارسطو ما باید فلسفه‌ورزی را از جایی که در آن قرار داریم آغاز کنیم، یعنی از باورها و حیرت‌مان در بارهٔ عالم تا زمانی که به حل این حیرت و سرگشتگی نایل شویم که در جریان این پژوهش و بررسی، فهم‌مان از عالم فزونی خواهد یافت. ما در سیر پژوهش و بررسی‌مان از آنچه که در نسبت با ما معقول‌تر است آغاز کرده تا به آنچه که فی‌نفسه معقول‌تر است می‌رسیم. در این فرایند، تأمل بر آراء و آثار گذشتگان می‌تواند کمک‌حال ما باشد. بنابراین بهترین رهیافت هنگامی با یک معضل (aporia) یا سرگشتگی (perplexity)، بررسی دیدگاه‌های فیلسوفان و حکمای گذشته است و دیدن اینکه آیا می‌توان راه حل رضایت بخشی از آرای آنها استنتاج کرد یا نه، که این امر کاملاً مبتنی بر بصیرت‌های دیگران است (Jordan, p.105-106).

هرچند ارسطو دیدگاه‌های تأثیرگذار و جذابی در خصوص روش تفلسف یا فلسفه‌ورزی داشته است، با این حال، او هیچ رساله‌ای در این خصوص به نگارش در نیاورده است و هیچ فصل یا بخش از رساله‌ای را بدان اختصاص نداده است. با این حال در لابلاهای سخنان ارسطو می‌توان دیدگاه او را در باب روش فلسفی‌اش یافت. آشکارترین اشارات ارسطو در این خصوص را می‌توان در بحث ارسطو از مسئلهٔ ضعف اراده در کتاب *اخلاق نیکوماخوس* یافت که چنین بیان می‌دارد:

همچون موارد دیگر، باید از ظواهر (phainomena) [appearances] شروع کنیم، و نخست معضلات (diaporesai) [puzzles] را بحث کنیم. بدین نحو ما باید به باورهای رایج و شایع (endoxa) اشاره کنیم...مطلوب این است که به همهٔ باورهای رایج و شایع پردازیم، اما اگر ممکن نبود، به اکثر آنها و مهم‌ترین آنها اشاره کنیم. زیرا اگر اشکالات حل شود و باورهای رایج و شایع باقی بماند، برهانی قانع‌کننده خواهیم داشت. (Nichomachean Ethics, 1145b2-5 tr. Irwin).

مراد از ظواهر (phainomena) چیزهایی است که عموماً دربارهٔ یک موضوع بیان شده است. بنابراین همچنانکه اُون (Owen) بیان می‌دارد هنگامی که ارسطو می‌گوید دیدگاه سقراط در نفی ضعف اراده (akrasia) با فاینومنا (phainomena) در تعارض است، مقصودش این است که دیدگاه وی با آنچه که عموماً بیان شده است در تعارض است. در نتیجه نمی‌توان phainomena را به observed facts (واقعیت‌های مشهود) ترجمه کرد، آن‌چنان‌که دیوید راس کرده است

“Tithenai ta (Jordan, p.107-108). به همین دلیل است که از زمان انتشار مقاله اُون به نام Phenomena در ۱۹۶۱ بسیاری از صاحب‌نظران این ادعا را پذیرفته اند که endoxa در نسبت با empirical observations منبع اصول فلسفی ارسطوست (Hskins, p.1).

بنابر این همانطور که خود ارسطو بیان می‌دارد شخص در پرداختن به یک مسئله فلسفی باید با آرا گذشتگان به عنوان باورهای رایج و شایع (endoxa) شروع کند تا از آنچه صحیح است فایده برگیرد و از آنچه خطاست اجتناب ورزد (در باره نفس، ۴۰۳ ب، ص ۲۴-۲۰). در نتیجه می‌توان گفت از نظر ارسطو، گذشتگان نه فقط به واسطه دیدگاه‌های صوابشان بلکه حتی به واسطه آرا خطایشان در پیشبرد یک بحث فلسفی سهیم خواهند بود.

روش آپوریایی

چنان‌که در مقدمه گفته شد، ارسطو فلسفه خویش را از سرگشتگی و تحیر آغاز می‌کند.^۱ چنین سرگشتگی‌ای در زبان یونانی «آپوریا» (aporia) نامیده می‌شود. دکتر شرف در ترجمه متن مابعدالطبیعه ارسطو، آپوریا را به «دشواری» یا «بیراهگی» ترجمه کرده است (شرف، مقدمه بر مابعدالطبیعه، ص ۹۱). ارسطو آپوریا را گرهی در موضوع می‌داند که فلسفه او درصدد گشودن آن است (995a, 20-35).

اینکه ارسطو حین نگارش فلسفه خویش پاسخ چنین دشواری‌هایی را می‌دانسته است و صرفاً به دلیل اینکه ذهن مخاطب فلسفه خویش را درگیر این دشواری‌ها نماید یا اینکه خود ارسطو نیز در شروع نگارش فلسفه، چنین تحیر و سرگشتگی‌ای داشته باشد. از جمله مباحثی است که در مورد چگونگی نگارش مابعدالطبیعه مطرح است. امیر مازیار در مقاله «دشواری‌های کتاب بتای مابعدالطبیعه» ادعا کرده است که ارسطو در حین نگارش مابعدالطبیعه، پاسخ دشواری‌ها را می‌دانسته و با طرح دشواری‌ها، تمهیدی اندیشیده است که مخاطب فلسفه‌اش با اندیشیدن در مورد دشواری‌ها، راه‌حل‌های ابداعی ارسطو را به خوبی درک نماید (مازیار، ۱۳۸۳). اگر چنین دیدگاهی در مورد ارسطو حین نگارش مابعدالطبیعه، پذیرفته شود، می‌توان تحیر و سرگشتگی ارسطو را به تحیر و سرگشتگی‌ای روش‌مند، تحلیل برد. فارغ از روش‌مند یا واقعی دانستن تحیر و سرگشتگی ارسطو در مورد موضوع مورد بحث حین نگارش بخش‌های مابعدالطبیعه، آنچه در این مقاله اهمیت دارد، نحوه شروع فلسفه‌پردازی وی است. شروع فلسفه‌پردازی با یک سرگشتگی و تحیر (آپوریا)، باعث نام‌گذاری روش ارسطو به روش آپوریا (aporic method) شده است. بنابراین،

آنچه در این نوشتار به نام "آپوریا" مطرح است، روش فلسفه‌ورزی ارسطوست نه "بیان دشواری" که تنها گام نخست این روش است.

یکی از روش‌های فلسفه‌پردازی که نزد اسلاف و معاصران ارسطو رواج داشته، روش دیالکتیک است. پژوهش‌های انجام شده در این باره، زنون الیایی را مبدع این واژه می‌داند که از نوعی رفع تالی برای ابطال فرضیات مخاطب خویش استفاده می‌کرده است. دیالکتیک نزد سقراط نوعی فن مباحثه مطرح می‌شود که در آن سقراط از طریق پرسش و پاسخ مخاطب را به بیان تعریف یا دیدگاهی مخالف با تعریف و دیدگاه اولیه خویش می‌کشاند و سپس به بکارگیری استقراء، سعی بر تعمیم آن و اتخاذ یک حکم کلی می‌نموده است. چنین فنی نزد سوفسطائیان نیز شناخته شده بوده است. آنان از این فن با هدف غلبه در جدل و استنتاج نتیجه دلخواه خود، استفاده می‌کرده‌اند. دیالکتیک نزد افلاطون نه تنها به عنوان یک فن بلکه به عنوان سرآمد و تاج همه علوم مطرح بوده است. او اهل دیالکتیک را افرادی می‌داند که با داشتن چنین فنی، راحت‌تر از دیگران می‌توانند به حقیقت و صورت لایتغیر موجودات، دست یابند. چنان که پیداست افلاطون تنها هدف دیالکتیک را دستیابی به ذات لایتغیر اشیا، بیان کرده اما نوع استدلال مورد استفاده در آن را بیان نکرده است. بر همین اساس برخی پژوهشگران به درستی بیان کرده‌اند که دیالکتیک نزد افلاطون با توجه به نوع استدلال مورد استفاده در آن، معانی متفاوتی می‌یابد که پرداختن به آن از هدف و حوصله این نوشتار، خارج است.

از ارسطو پژوهانی که به روش ارسطو پرداخته‌اند، تیلور روش ارسطو را روش غیرعلمی^۲ که تنها کارآیی آن بیان کنار روش معمول می‌داند (نوسبام، ۱۳۷۴، ص ۳۷). نیکولاس رشر در مجموعه دیالکتیک‌های فلسفی، بخشی را به روش ارسطو اختصاص داده و از آن به عنوان روش آپوریا نام برده است (Rescher, 2006, P17-127). کریستوفر شیلد در مقاله‌ای با عنوان روش فاینومولوجیکال در فلسفه ارسطو، استفاده از فاینوما را محور بحث از روش فلسفی ارسطو قرار داده است. استفان بولتر نیز در مقاله‌ای از روش فلسفی ارسطو به عنوان روش آپوریا نام برده است. امیر مازیار روش ارسطو را روش دیالکتیکی می‌داند (مازیار، ۱۳۸۳).

ارسطو، پس از بیان دشواری، به بیان آرای دیگران می‌پردازد. این بخش از روش ارسطو که دکسوگرافی^۳ نیز نامیده می‌شود، باعث شده برخی مفسران آپوریای ارسطو را احیای روش سقراط بدانند باین تفاوت که سقراط آن را در قالب محاوره اما ارسطو آن را به صورت نوشتاری درآورده است. اگرچه بیان آرا و در نهایت نشان دادن تناقض این آرا، روش ارسطو را به

محوارات سقراطی شبیه کرده است اما نباید این را از نظر دور داشت که نشان دادن تناقض دیدگاه‌ها فرع بر هدف اصلی آپوریاست و چنان که در بخش قبل گفته شد، جوینده حقیقت در آپوریای ارسطو در پی یافتن حقیقت است از میان آرایبی که با غیرحقیقت هم‌نشین شده‌اند. مضافاً اینکه در محاورات سقراط، تنها دیدگاهی که وی با آن به مخالفت برمی‌خیزد، دیدگاه فرد مورد خطاب وی در محاوره است نه همه یا اکثر دیدگاه‌های بیان شده درباره موضوع بحث.

دیالکتیکی یا غیر دیالکتیکی، مستقیم یا غیرمستقیم، بودن روش ارسطو مانع از منحصر به فرد دانستن روش ارسطو نیست. روشی که دارای مراحل است و هر مرحله مقدمه‌ای می‌ماند برای ورود به مرحله بعدی. روشی که تحیر و سرگشتگی آغازگر آن و آرامش فلسفی حاصل و پایان آن و بیان و تحلیل آرای موجود در پاسخ به دشواری بدنه آن است. بنابراین روش فلسفه‌پردازی ارسطو را می‌توان متشکل از سه بخش دانست که عبارت‌اند از: ۱. آغاز (شگفتی یا تحیر فلسفی و بیان دشواری)؛ ۲. انجام کشف حقیقت (آرامش فلسفی) و ۳. بدنه اصلی (بیان و تحلیل آراء موجود حول موضوع). در این مقاله، با توجه به این که بدنه اصلی روش ارسطو از دو بخش الف: بیان آرای موجود در پاسخ به دشواری و ب: تحلیل آرای موجود، تشکیل یافت و بر هر کدام از این دو بخش اهدافی متفاوت مترتب است، این دو بخش از روش ارسطو به صورت جداگانه بیان و روش او دارای چهارگام لحاظ شده است که عبارت‌اند از:

الف: سرگشتگی و تحیر (بیان دشواری)؛

ب: بیان آراء موجود در پاسخ به دشواری؛

ج: تحلیل و ارزیابی آراء موجود؛

د: کشف و بیان حقیقت (آرامش فلسفی).

گام نخست: سرگشتگی و تحیر (پرداختن به دشواری‌های موضوع)

چنان که گفته شد، سرگشتگی و تحیر آغاز آپوریای ارسطوست. ارسطو چنین تحیر و سرگشتگی‌ای را در قالب یک یا چند دشواری در مورد موضوع بحث، مطرح می‌کند. دشواری‌های مابعدالطبیعه ارسطو به دو بخش الف: دشواری‌های ناظر به کل مجموعه مابعدالطبیعه و ب: دشواری‌های ناظر به هر کدام از فصل‌ها (کتاب‌های) مابعدالطبیعه، دسته‌بندی می‌شوند.

کتاب *بنای مابعدالطبیعه*، به دشواری‌های ناظر به کل مجموعه مابعدالطبیعه، اختصاص یافته است. ارسطو در این مجموعه، پس از بحثی مقدماتی در مورد تعریف حکمت و بیان ویژگی‌های

آن در کتاب *آلفا*، در کتاب *بتا* به بیان دشواری‌ها پرداخته است که کتاب‌های بعدی مجموعه *مابعدالطبیعه*، در راستای پاسخ‌گویی به این دشواری‌ها، طرح‌ریزی شده‌اند. او در کتاب *بتا*، چهارده دشواری کلی را برشمرده است که عبارت‌اند از:

۱. بررسی و کاوش در مورد علل و اسباب مختص یک دانش است یا چند دانش؟
۲. آیا متافیزیک تنها به مبادی جوهر می‌پردازد یا اینکه از مبادی و پایه‌های برهان نیز کاوش می‌کند؟
۳. اگر جستجوی دانش در مورد جوهر باشد، آیا یک علم است که به چنین مهمی می‌پردازد یا چند دانش؟
۴. جوهر نامحسوس نیز وجود دارد؟
۵. ما باید تنها جوهرها را بررسی کنیم یا از صفات اشیا نیز باید کاوش نماییم؟
۶. مبادی و عناصر هستی جنس‌اند یا اجزای درونی آن؟
۷. اگر مبادی جنس‌اند، آیا جنس قریب‌اند یا جنس بعید؟
۸. علت ذاتی و خود به‌خودی بیرون از ماده داریم؟ اگر داریم یکی است یا چند تا؟ بسیط است یا مرکب؟
۹. مبادی به لحاظ نوع و تعداد محدودند؟
۱۰. تباه‌شدنی و تباه‌نشده دو گونه مبدأ دارند؟
۱۱. واحد و هستی جوهر اشیا هستند؟
۱۲. مبادی کلی هستند یا جزئی؟
۱۳. مبادی بالفعلند یا بالقوه؟
۱۴. عدد، سطح و حجم جوهرند؟ اگر جوهرند آیا محسوس‌اند یا غیر محسوس؟

از مجموع این چهارده دشواری، ارسطو در فصل نخست از کتاب *گاما*، به دشواری اول، در فصل سوم کتاب *گاما* به دشواری دوم، در فصل دوم کتاب *گاما* و همچنین فصل نخست کتاب *اپسیلون* به دشواری سوم، در فصل ششم تا دهم کتاب *لاندا* و همچنین دو کتاب *مو* و *نو* به دشواری چهارم، در فصل دوم کتاب *گاما* به دشواری پنجم، در فصل دهم کتاب *زتا* به دشواری ششم، در فصل دوازدهم کتاب *زتا* به دشواری هفتم، در فصل‌های هشت، سیزده و چهارده کتاب *زتا* به دشواری هشتم، در فصل چهارم کتاب *زتا* و همچنین دو فصل چهارم و پنجم کتاب *لاندا* به دشواری نهم، در فصل‌های هفت تا ده کتاب *زتا* به دشواری دهم، در فصل شانزدهم کتاب *زتا*

به دشواری یازدهم، در فصل سیزدهم تا پانزدهم کتاب *زتا* به دشواری دوازدهم، در فصل هشتم کتاب *تتا* و دو فص هفت و هشت کتاب *لاندا* به دشواری سیزدهم و در فصل‌های یک تا سه و شش تا نه کتاب *مو* و همچنین فصل‌های یک تا سه و پنجم و ششم کتاب *نو* به دشواری چهاردهم، پاسخ گفته است.

علاوه بر شیوه فوق که ارسطو در کتاب *بتا* دشواری‌هایی را بیان کرده و در کتاب‌های دیگر *مابعدالطبیعه* به این دشواری‌ها پاسخ گفته است، شیوه‌ای دیگر نیز نزد ارسطو در بیان دشواری‌ها وجود داشته است که براساس آن ارسطو در فصل‌های نخست هر کدام از کتاب‌های *مابعدالطبیعه*، برخی دشواری‌ها را برشمرده که می‌توان آن را دشواری‌های جزئی در مقایسه با دشواری‌های کلی طرح شده در کتاب *بتا* نامید. در این صورت ارسطو افزون بر اینکه فصل‌های هر کتاب را در راستای پاسخ‌گویی به دشواری‌های کتاب *بتا*، طرح ریزی کرده است، تفصیل بحث به گونه‌ای است که به دشواری‌های طرح شده در ابتدای هر فصل - که نسبت به دشواری‌های کتاب *بتا* به صورت جزئی‌تر بیان شده‌اند - نیز پاسخ گفته شود.

اهمیت پرداختن به دشواری‌ها نزد ارسطو آن‌گونه است که وی پرداختن و تأمل به دشواری‌ها را برای همه جویندگان دانش، ضروری برمی‌شمرد. از جمله مهم‌ترین اهداف و کارکردهایی که ارسطو برای این گام از روش خویش برشمرده است عبارت‌اند از:

۱. بدون شناخت مسئله (دشواری) گره گشودن از آن ممکن نیست.

۲. بیان مسئله مسیر (چارچوب) بحث را مشخص می‌سازد.

۳. بیان مسئله ضرورت بحث را نمایان می‌کند.

۴. بیان مسئله هدف بحث را مشخص می‌سازد.

و برای کسانی که بخواهند در این میان راهی سودمند بیابند، سودمند است که این دشواری‌ها را به خوبی بررسی کنند. زیرا آسایش بعدی نتیجه حل دشواری‌های قبلی است، بدون شناختن، گره گشودن از آن ممکن نیست... از سوی دیگر به این علت که کسی که به تفحص می‌پردازد بی‌آنکه نخست دشواری‌ها را در نظر گیرد، همانند کسانی است که نمی‌دانند به کدام سو گام بردارند. از این گذشته، چنان کسی حتی نمی‌داند در هر لحظه آیا مطلوب خود را یافته است یا نه. هدف برای او روشن نیست. در حالی که برای کسانی که قبلاً به دشواری‌ها پرداخته‌اند، هدف روشن است... (بتا، ۳۰-۲۵ آ ۹۹۵)."

علاوه بر مورد فوق، ارسطو در این کتاب (بتا) دشواری را به گرهی تشبیه می‌کند که تفکر و اندیشه را در بند کشیده است. او رهایی تفکر و اندیشه از بند دشواری‌ها و نشان دادن مقصد بحث را از جمله کارکردهای بیان دشواری می‌داند (ارسطو، ۳۰-۲۵ آ ۹۹۵).

گام دوم: بیان آرای موجود در پاسخ به دشواری

پس از بیان دشواری‌ها، دومین بخش از روش فلسفه‌پردازی ارسطو، بیان آرای موجود در پاسخ به این دشواری‌هاست. اگرچه آرای که ارسطو در پاسخ به موضوع مورد بحث خویش بر می‌شمرد از اندیشمندان پیشا سقراطی و افلاطون است و ارسطو هنگام بیان این آرای از عبارت «بعضی»، «برخی» و «گروهی» استفاده می‌کند اما این را نیز نباید از نظر دور داشت که ارسطو در میان آرای، بیشتر به قوت دیدگاه‌ها نظر داشته است.

اما فلسفه بافی‌های اسطوره‌ای ارزش تفحص جدی ندارد. ما باید پرسش دقیق خود را با پرسش از کسانی که سخنانشان با برهان همراه است معین کنیم که چیزهایی که مشتق از همان عناصرند، به چه علت - بر حسب طبیعت‌شان - بعضی جاویدان و برخی تباه می‌شوند (بتا، ۲۵-۱۵ آ ۱۰۰۰).

ارسطو هنگام بیان آرای، به آرای موجود اکتفا نمی‌کند. وی علاوه بر گردآوری آرای موجود در پاسخ به دشواری، به آرای احتمالی‌ای که هنوز بیان نشده‌اند نیز می‌پردازد.

... اینها هم نظریات گوناگونی را دربرمی‌گیرند که دیگران اظهار داشته‌اند و هم هرگونه

نظریه دیگری را، غیر از اینها، که غفلت از آنها روی داده است (همان، ۲۵ آ ۹۹۵).

گام دوم روش فلسفه‌پردازی ارسطو نیز مبین تفاوت روش ارسطو با معنای دیالکتیک نزد سقراط و افلاطون است؛ زیرا در روش ارسطو پس از بیان سرگشتگی، آغازگر بحث رأی شفاهی مخاطبی خاص نیست تا اینکه به صورت هدفمند از طریق پرسش و پاسخ به نتیجه‌ای مشخص کشانده شود بلکه تمام آرای موجود در پاسخ به مسئله مورد بحث است که صاحبان این آراء نه تنها نزد ارسطو حضور فیزیکی ندارند بلکه برای ارسطو رأی آنان اهمیتی بیشتر از قائلان به آن رأی، دارد.

چنان که گفته شد، هدف ارسطو از بیان آرای موجود در پاسخ به دشواری، سنجش و ارزیابی آنان است. ارزیابی ارسطو با ارزیابی معمول اندکی تفاوت دارد. اصول سنجش و ارزیابی یک نظریه علمی، بررسی میزان قوت آن نسبت به پاسخگویی به مسائل است. اما ارسطو مجموع دیدگاه‌ها را در یک مجموعه قرار می‌دهد و از ناسازگاری و تعارض دیدگاه‌ها با یکدیگر،

ناسازگاری مجموعه را استنتاج می‌کند. در حقیقت سنگ محک ارسطو برای پذیرش یا عدم پذیرش یک مجموعه از آرا، سازگاری یا عدم سازگاری آرا با یکدیگر است. بنابراین پیش‌فرض ارسطو برای بیان و تحلیل آرای موجود پذیرش این اعتقاد است که «پذیرش چند رأی متناقض به صورت یکجا در مورد یک موضوع، خود نوعی تناقض است».

اکنون همه این گونه نظریات به نتیجه مشهور و شایع می‌رسند که خودشان خود را از میان برمی‌دارند. زیرا کسانی که می‌گویند همه چیز راست است، مصاد گفته‌ی خود را نیز راست می‌سازد و بنابراین گفته‌ی خودش را نادرست می‌کند (زیرا گفته‌ی مصاد می‌گوید که سخن او ناراست است) (گاما، ۲۰-۱۰ ب ۱۰۱۲).

اینک آیا ارسطو می‌تواند از آرای موجود یک مجموعه آراء بسازد؟ اگر ارسطو را صرفاً تحلیل‌گری بدانیم که تنها نشان دادن صحت و سقم دیدگاه‌ها، هدف اوست، طبیعی است که گنجاندن آرای مختلف در یک مجموعه و استنتاج کذب آنان به علت تناقضی که میانشان برقرار است، نوعی مغالطه است؛ زیرا از آنجا که ارسطو هنوز دیدگاه صحیح را بیان نکرده، صرف متناقض بودن دیدگاهی با دیدگاه دیگری در مجموعه، دلیل بر کذب آن دیدگاه نیست. در چنین حالتی، تنها نتیجه منطقی، کذب یکی از این دو دیدگاه است که برای مشخص شدن کذب هر کدام، ارسطو باید ابتدا صدق نقیض آن دیدگاه را اثبات کند. بنابراین ارسطو برای اینکه نشان دهد کدام یک از این دو دیدگاه صادق و کدام یک کاذب است، به دلایلی بیشتر از تناقض آن دو دیدگاه، نیاز دارد. در مورد کل مجموعه نیز همین‌گونه است.

علاوه بر خوانش فوق خوانشی دیگر از استدلال آوری ارسطو نیز می‌توان داشت که به واقعیت روش ارسطو نزدیک‌تر بوده و آن از منظر مخاطب فلسفه ارسطوست. ارسطو در گام قبلی (بیان دشواری) ذهن مخاطب خویش را آنگونه درگیر دشواری‌های موضوع کرده است که چنین مخاطبی به سرگردانی و تحیر رسیده است. چنین مخاطبی تشنه حقیقت و در جستجوی آن است. چنین جوینده‌ای ابتدا به آرای موجود رجوع می‌کند. بنابراین مجموع این آرا اگر در یک فرد جمع شوند، تشکیل یک مجموعه می‌دهند. بنابراین ارسطو در این بخش از استدلال خویش، ارسطوی انحصارگراست که کثرت‌گرایی در آرا را به علت تناقض برخی از آنها با یکدیگر نمی‌پذیرد. اما با وجود چنین خوانشی نیز، هنوز اشکال مغالطی بودن تحلیل ارسطو به قوت خویش باقی است که پرداختن بیشتر به آن به گام بعدی آپوریا، موکول شده است.

گام سوم: تحلیل و ارزیابی آرا

سومین گام از روش ارسطو، تحلیل و ارزیابی آراء است. در این گام جوینده حقیقتی که به آرای موجود در مورد موضوع دست یافته است، سعی خواهد کرد راهی مطمئن از میان آراء، برای رسیدن به آرامش فلسفی و گشودن گره دشواری‌ها بجوید. از جمله ملزوماتی که ارسطو داشتن آن را برای جوینده حقیقت ضروری می‌داند، قدرت تحلیل و استدلال آوری است. چنان‌که عبارت ارسطو گویاست، وی آموزش و اکتساب تحلیل‌گری را از شروط مقدم بر آپوریا می‌داند و معتقد است جوینده حقیقت باید پیش از استفاده از این روش، چنین شرطی را کسب کرده باشد.

بنابراین انسان باید در پرداختن به هر استدلالی پیشتر آزموده و ورزیده باشد؛ زیرا بیهوده است که در عین حال هم معرفت را جستجو کنیم [و] هم روش و شیوهی حصول معرفت را (آلفای کوچک، ۱۵-۱۰، ۹۹۵).

علاوه بر پیش‌شرط فوق، یکی دیگر از شرایطی که جوینده حقیقت باید داشته باشد، عدم تعصب و جانب‌داری از دیدگاهی خاص است. چنان‌که گفته شد، جوینده حقیقت در جستجوی حقیقت و رهایی از سرگشتگی فلسفی است بنابراین اگر در راه رسیدن به حقیقت، نسبت به دیدگاه تعصب و جانب‌داری ورزد، بیش از دیگران خویش را فریفته و راه رسیدن به آرامش فلسفی خویش را ناهموار ساخته است. بر این گام از آپوریای ارسطو دو هدف مترتب است که به شرح زیر است:

الف: تشخیص حقیقت از غیر حقیقت در آرای موجود

بی‌گمان جوینده حقیقتی که دشواری‌های موضوع را درک کرده و پاسخ‌های ارائه شده به آن دشواری‌ها را می‌داند، در این گام در پی یافتن حقیقت از میان آرای موجود خواهد بود. از منظر ارسطو، در میان آرای موجود حقیقت و غیر حقیقت با هم در آمیخته است. وی معتقد است که با گردآوری بخش‌هایی از هر دیدگاه که با حقیقت سازگار است، می‌توان به دیدگاهی جامع در مورد حقیقت دست یافت.

نظر در حقیقت از یک سو دشوار و از سوی دیگر آسان است. دلیل آن این است که هیچ کس نمی‌تواند، چنان‌که شایسته است به آن دست یابد، اما همه انسان‌ها در این کوشش خطا نمی‌کنند بلکه هریک درباره طبیعت چیزی می‌گویند. هر چند منفرداً، یا چیزی از حقیقت در نمی‌یابد یا

اندکی از آن را در نمی‌یابد یا اندکی از آن را در می‌یابد. اما از گردآمده همه آن مقدار با ارزشی پدید آید (آلفای کوچک، ۵-۱ب ۹۹۳).

چنان‌که متن ارسطو گویاست، به اعتقاد وی دیدگاهی کاملاً صحیح در مورد حقیقت وجود ندارد و از طرفی هر دیدگاهی که راجع به حقیقت بیان شده است، کاملاً کاذب نیست. جوینده حقیقت آنچه حقیقت است برمی‌گزیند در حالی که از پذیرش آنچه نقیض آن است سر باز می‌زند.

اینک به مغالطه استدلال ارسطو باز گردیم، اگر جوینده حقیقت ابتدا آنچه حقیقت است را کشف کند در صورتی منطقاً می‌تواند کذب دیدگاهی که از پذیرش آن سر باز زده است را با توسل به استحاله اجتماع نقضین استنتاج کند، که آن دیدگاه با حقیقت پذیرفته شده از سوی او در تناقض باشد، از صرف تناقض دو دیدگاه نمی‌توان حقیقی بودن یکی از آن دو را نتیجه گرفت. بنابراین اگر کشف حقیقت مقدم بر بیان علت کذب دیدگاه‌ها باشد، استدلال ارسطو استدلالی صحیح و در غیراین صورت مغالطی است. بر همین اساس، کفه ترازو به سوی دیدگاهی که ادعا می‌کند ارسطو حین بیان دشواری‌ها پاسخ آن را می‌داند، سنگینی خواهد کرد.

ب: بیان علت کاذب دیدگاه‌های ناپذیرفتی

هدف دوم گام سوم آپوریای ارسطو، بیان علت کذب بخشی یا همه دیدگاه‌ها در مورد موضوع است. ارسطو برای نشان دادن کذب این دیدگاه‌ها از تناقض آنها با واقعیت استفاده کرده است. از آنجا که در دو بخش پیش راجع به این بخش از آپوریای ارسطو، بحث شد به علت عدم تکرار مطالب، در ادامه تنها به یک شاهد مثال از متن ارسطو اکتفا شده و پس از آن به گام چهارم آپوریا پرداخته خواهد شد.

درباره مفاهیم خیر و نیکبختی نباید بر استدلال قناعت کنیم بلکه باید بینیم عقایدی که از راه سنت به ما رسیده‌اند، چگونه‌اند، چون همه واقعیات با حقیقت سازگارند در حالی که اشتباه و حقیقت زود باهم در تناقض می‌افتند (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۳۴).

گام چهارم: بیان حقیقت (رسیدن به آرامش فلسفی)

اگر چه تصور می‌رود که آپوریای ارسطو باید در گام سوم به پایان می‌رسید، زیرا جوینده

حقیقت ضمن تحلیل آراء، هم حقیقت را یافته و هم غیر حقیقت را تشخیص داده، اما نباید حالتی که همه یا بخشی از حقیقت در آرای موجود، وجود نداشته باشد.

چنان که مشاهده شد، ارسطو در گام سوم از آپوریای خویش درصدد است با تحلیل آرای موجود، حقیقت را کشف کند. در گام نهایی آپوریا ارسطو این حقیقت را به صورت دیدگاهی کلی بیان می‌کند. بیان حقیقت در آپوریا بدین صورت است که بخش‌هایی از آراء را که شائبه‌ای از حقیقت دارد گردآوری کرده و به صورت یکجا به عنوان رأی واحد بیان می‌کند، اگر مجموع این آراء بخشی از حقیقت را بیان کنند آن بخش را گرفته و تکمیل می‌نماید اما اگر از در دل آرای موجود هیچ حقیقتی در پاسخ به دشواری، وجود نداشته باشد در این صورت ارسطو با انکار این آراء، نظر خویش را به عنوان دیدگاه سوم (ارجح‌تر) در پاسخ به مسئله بیان می‌کند. اینک پس از بیان چهار گام آپوریای ارسطو، در ادامه، تبیین روش ارسطو در کتاب *زتا*، شاهد مثالی خواهد بود برای بکارگیری آپوریا در فلسفه ارسطو.

اهمیت کتاب *زتا*

همان‌گونه که در بخش پیش گفته شد، از مجموع کتاب‌های *مابعدالطبیعه*، ارسطو شیوه‌ای خاص برای بیان دشواری‌های کتاب *زتا* اتخاذ کرده است. برخلاف کتاب‌های دیگر *مابعدالطبیعه* که به بیان دشواری آنان در کتاب *بتا* اکتفا شده است، ارسطو علاوه بر پرداختن به دشواری مورد بحث کتاب *زتا* در کتاب *بتا*، در ابتدای این کتاب نیز دو فصل را به بیان و تشریح دشواری‌ها پرداخته است. بنابراین اگر خواستار تبیین آپوریای ارسطو در دیگر کتاب‌های *مابعدالطبیعه* باشیم، ناگزیر گام اول آپوریا در کتاب *بتا* خواهد بود این در حالی است که کتاب *زتا* گام نخست را نیز در خویش جای داده است. مضافاً اینکه در ادامه تبیین خواهد شد، این کتاب سه گام دیگر آپوریای ارسطو را نیز شامل می‌شود. بنابراین کتاب *زتا* عضو کوچکی خواهد بود از خانواده بزرگ کتاب‌های *مابعدالطبیعه* که پرداختن به روش ارسطو در آن نمایان‌گر روش او در کل مجموعه خواهد بود.

امیر مازیار در مقاله‌ای دشواری‌های کتاب *بتا* *مابعدالطبیعه*، مجموعه *مابعدالطبیعه* ارسطو را به چهار بخش الف: کتاب‌های مقدماتی (*آلفا*، *بتا* و *گاما*)؛ ب: کتاب‌های میانی (*زتا*، *اتا*، *ثتا* و *یوتا*)؛ ج: *لامبدا* و د: *موونو*، دسته‌بندی کرده است (مازیار، ۱۳۸۳). همان‌گونه که امیر مازیار نیز نقل کرده است. در میان کتاب‌های میانی، به کتاب *زتا* به عنوان کتاب آغازین ارجاع داده می‌شود.

مازیار در مقاله خویش از ابهام ارتباط کتاب‌های میانی *مابعدالطبیعه* با کتاب‌های مقدماتی، نتیجه گرفته است. این در حالی است که برخی دشواری‌های مطرح شده در کتاب، ناظر به مباحث کتاب‌های میانی است. برای نمونه، می‌توان از دشواری پنجم (آیا صرفاً جواهر محسوس وجود دارند یا جواهر نامحسوس هم وجود دارند؟)، دشواری یازدهم (آیا وجود و واحد مبدأ شیء اند؟) و دشواری چهاردهم (آیا مبدأ شیء کلی است یا جزئی؟) نام برد. بر همین اساس، کاوش در روش ارسطو در کتاب زتا به عنوان حلقه اتصال کتاب‌های مقدماتی و میانی *مابعدالطبیعه*، خالی از لطف نیست.

روش ارسطو در کتاب زتا

چنان که گفته شد، تحیر و سرگشتگی یا به تعبیر خود ارسطو "افتادن گرهی در موضوع"، آغاز فلسفه‌پردازی ارسطوست که در قالب یک یا چند پرسش مطرح می‌شود که به "دشواری" تعبیر می‌شوند. فلسفه‌پردازی ارسطو در کتاب زتا نیز بر پایه پاسخ‌گویی به چنین دشواری‌هایی است. دشواری‌هایی از کتاب بتا که ارسطو در کتاب زتا در پی پاسخ‌گویی به آن است، دشواری‌های ششم تا دوازدهم کتاب بتاست که عبارت‌اند از:

۱. آیا مبادی و عناصر هستی جنس‌اند یا اجزای درونی آن؟ (دشواری ششم کتاب بتا)؛
۲. اگر مبادی جنس‌اند، آیا جنس قریب‌اند یا جنس بعید؟ (دشواری هفتم کتاب بتا)؛
۳. آیا علت ذاتی و خود بخودی بیرون از ماده داریم؟ اگر داریم یکی است یا چند تا؟ بسیط است یا مرکب؟ (دشواری هشتم کتاب بتا)؛
۴. آیا مبادی به لحاظ نوع و تعداد محدودند؟ (دشواری نهم کتاب بتا)؛
۵. آیا تباه‌شدنی و تباه‌نشده دو گونه مبدأ دارند؟ (دشواری دهم کتاب بتا)؛
۶. آیا واحد و هستی جوهر اشیا هستند؟ (دشواری یازدهم کتاب بتا)؛
۷. آیا مبادی کلی هستند یا جزئی؟ (دشواری دوازدهم کتاب بتا).

چنان که در بخش پیش گفته شد، افزون بر بیان دشواری‌های موضوع در کتاب بتا، نوعی دیگر از بیان دشواری در فلسفه‌پردازی ارسطو وجود دارد که براساس آن او در ابتدای هر کتاب بخشی را به بیان دشواری اختصاص می‌دهد. علاوه بر هفت دشواری فوق که ارسطو در کتاب زتا درصدد یافتن پاسخ آنان است، فصل اول این کتاب را به بیان دشواری اختصاص داده است.

یافتن حقیقت در مورد چیستی جوهر و آنچه شایسته اطلاق جوهریت است، دغدغه اصلی ارسطو در این بخش از مجموعه مابعدالطبیعه است که آن را در قالب یک دشواری بیان کرده است. پس از بیان دشواری در فصل اول، ارسطو فصل دوم و فصل سوم این کتاب را به بیان آراء در مورد موضوع اختصاص داده است. او هنگام بیان آراء، آرای ناظر به مصداق جوهر و آرای ناظر به مفهوم جوهر را به صورت جداگانه بیان کرده است که هر کدام پاسخ‌هایی است که در رابطه با مسائل و دشواری‌هایی که در کتاب بتا بیان کرده بود. او در فصل دوم کتاب زتا سه رأی در مورد مصداق جوهر برشمرده است که عبارت‌اند از:

الف. بعضی بر آنند که حدود یا مرزهای جسم - مانند سطح، خط، نقطه، و واحد - جوهرند؛

ب. برخی می‌گویند سوای محسوسات، هیچ گونه جوهری وجود ندارد؛

ج. برخی دیگر به موجودات جاویدان (غیر محسوس) معتقدند.

ارسطو در فصل سوم کتاب زتا آراء ناظر به مفهوم جوهر را بیان کرده است. در همین راستا وی چهار رأی را بیان کرده است که عبارت‌اند از:

الف. جوهر "چیستی" است؛

ب. جوهر "کلی" است؛

ج. جوهر "جنس" است؛

د. جوهر "موضوع" است.

چنانکه در بخش قبل گفته شد، گام سوم آپوریای ارسطو، تحلیل آراست. ارسطو در همان فصل سوم وارد گام سوم روش خویش شده است. در اواخر فصل سوم ارسطو به تحلیل رأی چهارم از مجموع آرای موجود در پاسخ به دشواری پرداخته است. در اواخر این فصل از کتاب زتا، ارسطو موضوع را به سه قسم (۱) ماده؛ (۲) صورت و (۳) مجموع مرکب از این دو تقسیم کرده است. از مجموع این سه قسم، وی در این فصل به علت جوهر ندانستن ماده و مجموع مرکب از ماده و صورت پرداخته است. وی «ماده» را به علت اینکه دو صفت (۱) «مفارق» و (۲) «این چیز بودن» را ندارد، و «مجموع مرکب از ماده و صورت» را به علت اینکه «نخستین» نیست، جوهر نمی‌داند.

پس نتیجه این گونه نگرش این است که ماده جوهر است. اما این ممکن نیست. زیرا «جدا بودن» (to khoriston) و «این چیز بودن» (to tode ti) تصور می‌شود که بیش از همه به جوهر تعلق داشته باشند، و بدین علت گمان می‌رود که صورت و «مرکب از هر دوی آنها» بیشتر از

ماده جوهر باشند. پس اکنون سخن جوهر مرکب از هر دو را کنار بگذاریم؛ چون هم متأخر است و هم آشکار (ارسطو، ۳۵-۲۵ب ۱۰۲۹).

از فصل چهارم تا فصل نهم کتاب *زتا*، ارسطو به تحلیل آراییی که جوهر را همان "چیستی" می‌داند (رأی اول از مجموع آرای مطرح شده در مورد مفهوم جوهر)، پرداخته است. وی در فصل چهارم پس از تمایز قائل شدن میان "چیستی" و "چئی"، اینگونه بیان می‌کند که "چیستی" به نحو نخستین بر جوهرها و پس از آن بر چیزهای دیگر تعلق می‌گیرد.^۴ بر همین اساس، در فصل پنجم چنین نتیجه می‌گیرد که تعریف تنها و به صورت نخستین، برای جوهر است. در فصل ششم میان چیستی بالذات و چیستی بالعرض تمایز قائل شده است و بیان می‌کند چیستی‌ای که در مورد جوهر به کار می‌رود، بالذات است.

چنان که گفته شد، ارسطو براساس تعدد معانی موضوع، سه احتمال برای دیدگاهی که جوهر را همان موضوع می‌داند، مطرح کرد که عبارت‌اند از: (۱) ماده؛ (۲) صورت و (۳) مجموع مرکب از ماده و صورت. اگرچه ارسطو در فصل سوم کتاب *زتا* به تحلیل رأیی که جوهر را همان موضوع می‌داند پرداخته است اما تنها به تحلیل احتمال جوهر بودن دو شق از سه شق فوق (ماده و مجموع مرکب از ماده و صورت) پرداخته است. در ادامه بیان خواهد شد که ارسطو تعمداً به این بخش از موضوع نپرداخته است تا اینکه در فصل نهم با بحث در مورد پیدایش و علل آن، به نوعی به بحث در مورد "صورت" باز گشته است. وی در این فصل بیان می‌کند که صورت، جوهر و دیگر مقولات، پیدایش پذیر نیستند و پیدایش پذیر، شیء دارای این مقولات است.^۵ در راستای زدودن ابهام از صورت است که ارسطو در فصل دهم بحث خویش را به تعریف کل و تعریف جزء، در فصل یازدهم به اجزای صورت و اجزاء شیء به هم گرد آمده و در فصل دوازدهم به وحدت تعریف، اختصاص داده است. ارسطو در فصل دوازدهم از وحدت تعریف به تحلیل دیدگاه سوم (جنس به عنوان جوهر نخستین) پل می‌زند. وی بیان می‌کند آنچه که تعریف از آن به دست می‌آید، فصل است نه جنس. بنابراین براساس دیدگاه ارسطو، آخرین فصل هر چیز جوهر آن خواهد بود. این پاسخ در حقیقت ناظر به دشواری هفتم از کتاب *بتا* نیز هست.

ارسطو فصل سیزدهم از کتاب *زتا* را به تحلیل دومین دیدگاه از مجموع دیدگاه‌های موجود در مورد مفهوم جوهر (جوهر همان کلی است)، اختصاص داده است. این بحث ناظر به دشواری دوازدهم کتاب *بتا* نیز هست. ارسطو در این فصل با دو استدلال زیر ادعا می‌کند که "کلی" نمی‌تواند جوهر باشد:

الف. جوهر هر تک چیزی، جوهر ویژه آن تک چیز است که به دیگری تعلق ندارد اما کلی مشترک است.

ب. جوهر برحسب موضوعی گفته نمی‌شود اما کلی همیشه برحسب موضوعی گفته می‌شود. ارسطو در دو فصل چهاردهم و پانزدهم کتاب زتا، به رد «مثل» به عنوان جوهر اختصاص داده است. وی مثل را به علت «تک چیز» و «مفارق» بودن به عنوان جوهر نمی‌پذیرد (ارسطو، ۱۰-۵ آ ۱۰۴۰).^۶ در فصل شانزدهم، ارسطو به دو دیدگاه (۱) جوهر همان واحد است و (۲) جوهر همان موجود است، پرداخته است. وی در این فصل درصدد است که نشان دهد این دو نمی‌توانند جوهر باشند که در حقیقت پاسخ دشواری یازدهم از کتاب بتا است.

اما از آنجا که واحد همان گونه که گفته می‌شود که «موجود»، و جوهر «واحد» یکی است، و نیز آنچه که جوهر آنها عدداً یکی است خودشان نیز عدداً یکی هستند، واضح است که نه «واحد» و نه «موجود» ممکن نیست که جوهر اشیا باشند؛ درست مانند «عنصر بودن» یا «مبدأ بودن» (زتا، ۲۰-۱۵ ب ۱۰۴۰).

در پرداختن به موجود و جوهر، ارسطو به جوهر بودن «مبدأ»، «عنصر» و «علت» پرداخته است. استدلال ارسطو در این مورد در گرو تحلیل ماهیت این مفاهیم است. ارسطو در بیان دشواری‌های کتاب بتا در دشواری‌های ششم، نهم، یازدهم، دوازدهم و سیزدهم، پرسش‌هایی در مورد این مفاهیم مطرح و سه فصل اول کتاب دلتا را به این مفاهیم اختصاص داده است. بنابراین مطالب چنین کتاب‌هایی مقدمه‌ای است برای استدلال ارسطو در مورد جوهر نبودن این مفاهیم. اکنون از میان اینها «واحد» و «موجود» بیشتر جوهرند تا «مبدأ» (=اصل) و «عنصر» و «علت» (زتا، ۲۵-۲۰ ب ۱۰۴۰).

در آخرین فصل کتاب زتا (فصل هفدهم) ارسطو به آخرین مرحله فلسفه‌پردازی خویش گام نهاده و درصدد بیان حقیقت «جوهر» است. وی پس از تحلیل و نشان دادن محذورات آرای موجود، در پاسخ به چیستی جوهر (گام سوم آپوریا)، چنین ابراز می‌دارد که منشأ این محذورات، عدم دقت در طرح مسئله جوهر است. وی معتقد است که پرسش درباره جوهر را نباید این گونه پرسید که «آن چیست؟» بلکه باید با بندبند کردن موضوع آن، جستجوی جوهر صورت گیرد و پرسیده شود «چرا آن چیز است؟».

ارسطو پس از تصحیح مسئله جوهر و بیان اینکه در مواجهه با جوهر، باید از چرایی آن پرسش شود نه از چیستی آن، ادعا می‌کند که جوهر همان «صورت» است. به همین دلیل است که

ارسطو در فصل سوم، تنها به دو قسم دیگر از "موضوع" (ماده و مجموع مرکب از ماده و صورت) پرداخت و متعرض بحث "صورت" (یکی دیگر از اقسام موضوع) نشد. مضافاً اینکه همان‌گونه که نشان داده شد، فصل‌هایی از کتاب *زتا* به ابهام زدایی و رفع دشواری‌های «صورت»، اختصاص یافته بود.

نتیجه

ارسطو برای فلسفه‌پردازی در مجموعه *مابعدالطبیعه* روشی را برگزیده که از چهار گام تشکیل یافته است که عبارت‌اند از (۱) بیان دشواری؛ (۲) بیان آراء موجود در مورد موضوع؛ (۳) تحلیل آراء و (۴) کشف و بیان حقیقت. از مجموع این چهار گام، او گام نخست را که بیان مسئله و تعیین‌کننده شاکله بحث است به دو صورت کلی و جزئی بیان کرده است. در بیان دشواری‌های کلی، ارسطو در کتاب *بتای مابعدالطبیعه* چهارده دشواری را بیان کرده و مباحث کتاب‌های دیگر *مابعدالطبیعه* را حول محور یافتن پاسخ این دشواری‌ها، تنظیم کرده است. علاوه بر این ارسطو در بیان دشواری‌های جزئی، فصل‌های آغازین هر کتاب از مجموعه *مابعدالطبیعه* را به طرح پرسش و بیان دشواری، اختصاص داده است. در گام دوم، ارسطو به ارزش دیدگاه‌ها توجه دارد نه صاحبان آن. گام سوم روش فلسفه‌پردازی ارسطو که به تحلیل آراء اختصاص دارد، دارای دو هدف متفاوت است. هدف اصلی این گام، دستیابی به بخش‌هایی از حقیقت است که در هر دیدگاهی می‌تواند وجود داشته باشد. در کنار هدف دستیابی به حقیقت، ارسطو برای نشان دادن چگونگی نادرستی بخش‌های نادرست هر کدام از دیدگاه‌های موجود، از متناقض بودن پذیرش این بخش‌ها با هم استفاده کرده که چنین استنتاجی نوعی مغالطه است. این بخش از روش ارسطو باعث شده است که برخی روش او را روشی دیالکتیکی بدانند این در حالی است که در این مقاله نشان داده شد که بیان تناقض دیدگاه‌ها تنها بخشی از روش ارسطو است و روش او روشی عام‌تر از دیالکتیک است و هدف اصلی آن کشف حقیقت به صورت مستقیم است نه غیرمستقیم. ارسطو پس از این سه گام، در گام چهارم برای ارائه نظریه‌ای کلی راجع به موضوع، بخش‌های صحیح دیدگاه‌های ارائه شده را در یک دیدگاه کلی و جامع کنار هم بیان می‌کند و اگر این بخش‌ها ناکافی باشد، دیدگاه خویش را به عنوان مکمل این نظریه بیان می‌کند. در این نوشتار، روش فلسفه‌پردازی ارسطو تبیین و هر گام از روش او تبیین و اهداف آن بیان شد.

همچنین به صورت مطالعه موردی، نشان داده شد که او در کتاب زتا چگونه این روش را به کار برده است.

یادداشت‌ها

۱. ... زیرا انسان‌ها، هم اکنون، از آغاز، از راه سرگشتگی، تفلسف آغاز کردند و می‌کنند؛ نخست درباره دشواری‌های فرا رویشان شگفتگی می‌کردند و سپس اندک اندک پیش می‌رفتند و پیرامون مسائل بزرگتر می‌پرسیدند (ارسطو، ۱۰b۹۸۲-۲۰).
۲. مقصود تیلور از غیرعلمی بودن روش ارسطو این است که این روش چیزی بیشتر از نشان دادن تناقض آرای دیگران نمی‌گوید در حالی که یک نظریه علمی باید چیز جدیدی در مورد موضوع بگوید.
۳. این واژه را محمدتقی دانش‌پژوه در مقدمه کتاب *نجات ابن سینا* به کار برده است (دانش‌پژوه، ۱۳۶۴، ص ۱۱).
۴. این بحث در خصوص پاسخ به دشواری نهم از کتاب *بتا* نیز هست.
۵. این بحث در خصوص پاسخ به دشواری دهم از کتاب *بتا* نیز هست.
۶. این بحث ناظر به دشواری هشتم از کتاب *بتا* نیز هست.

منابع

- ارسطو، *درباره نفس*، ترجمه علیمیراد داوودی، تهران، حکمت، ۱۳۶۶.
- _____، *متافیزیک (مابعدالطبیعه)*، ترجمه دکتر شرف‌الدین خراسانی، تهران، حکمت، ۱۳۸۴.
- _____، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸.
- دانش‌پژوه، محمدتقی، *مقدمه بر کتاب النجاة ابن سینا*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴.
- نوسبام، مارتا، *ارسطو*، ترجمه و حواشی عزت‌الله فولادوند، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴.
- مازیار، امیر، "دشواری‌های کتاب بتای مابعدالطبیعه: راهی به فهم ساختار مجموعه مابعدالطبیعه"، *نشریه نامه حکمت*، بهار و تابستان ۱۳۸۳، ص ۷۱-۹۲، ۱۳۸۳.

Jordan, William, *Ancient Concepts of Philosophy*, Routledge, 1990.

Hskins, Ekaterina V., "Endoxa, Epistemological Optimism, and Aristotle's Rhetorical Project", *Philosophy and Rhetoric* 37.1, 1-20, 2004.

Rescher, Nicholas, *Philosophical Dialectics: An Essay on Metaphilosophy*, State University of New York Press, 2006.

Tutuska, John M., *Aristotle's Ethical Imprecision: Philosophic Method in the Nichomachean Ethics*, A Dissertation Submitted to the Graduate Faculty of the University of Dalllas, ProQuest LLC.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی